فهرست

[مقدمه 2](#_Toc56439923)

[بررسی روایات نفی اعتبار و حجیت قیاس 2](#_Toc56439924)

[روایت شانزدهم 2](#_Toc56439925)

[روایت هفدهم 3](#_Toc56439926)

[روایت هجدهم 3](#_Toc56439927)

[روایت بیست و یکم 4](#_Toc56439928)

[روایت بست و دوم 5](#_Toc56439929)

[روایت بیست و سوم 5](#_Toc56439930)

[روایت بیست و چهارم 6](#_Toc56439931)

[روایت بیست‌وپنجم 7](#_Toc56439932)

[روایت بیست‌وششم 7](#_Toc56439933)

[روایت بیست و هفتم 7](#_Toc56439934)

[روایت بیست و هشتم 8](#_Toc56439935)

[روایت سی و دوم 8](#_Toc56439936)

[نکته مهم 8](#_Toc56439937)

بسم الله الرحمن الرحیم

**اصول/ تعدیه حکم**

# مقدمه

مروری داشتیم بر روایات باب قیاس که گفتیم این باب ششم بیش از بیست‌وپنج روایت به صورت مستقیم در نفی قیاس آمده است و تعدادی از روایات به شکل نفی رأی در احکام و استنباط و یا نفی اعمال ظنون و گروهی از روایات تأکید بر مرجعیت ائمه و وجوب رجوع به ائمه علیهم‌السلام دارند که نفی رفتن به راه‌های که بدیل مراجعه به ائمه است.

این‌ها چهار طایفه‌ای است که در این باب هست و حدود بیست‌وشش روایت در متن وسائل از آن طایفه اول و خاصه‌ای است که قیاس را نفی می‌کند به همین اندازه تقریباً بیست‌وشش روایت در مستدرک همین طایفه اولی و نافی حجیت قیاس به نحو مستقیم و صریح هست و جمع این طایفه اولی بیش از پنجاه روایت می‌شود که در باب نفی اعتبار قیاس وارد شده است.

بقیه روایاتی که در وسائل یا مستدرک است در سه گروه دیگر است یعنی آن‌هایی که اعمال رأی را نفی کرده‌اند یا اعتبار ظن و کاربرد ظن را در احکام نکوهش کرده‌اند و نفی کرده‌اند یا اینکه مراجعه به ائمه را تأکید دارند و عدم جواز مراجعه به غیر ائمه که یکی از مصادیقش رجوع به قیاس است.

در این باب به ترتیب روایاتی را می‌خواندیم و نکاتی هم که بود ملاحظه می‌کردید تمام شود هفت هشت بحث اساسی را مستند به این مباحث که گفتیم مطرح خواهیم کرد.

# بررسی روایات نفی اعتبار و حجیت قیاس

## روایت شانزدهم

این روایت، روایت مشهوری است

وَ عَنْهُمْ عَنْ أَحْمَدَ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ أَبِي مَرْيَمَ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه‌السلام لِسَلَمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ وَ الْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَةَ شَرِّقَا وَ غَرِّبَا فَلَا تَجِدَانِ عِلْماً صَحِيحاً إِلَّا شَيْئاً خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْت‏[[1]](#footnote-1)

شرق و غرب عالم را بروید علم درست را جز پیش ما نمی‌بینید در معارف الهی و احکام دین آنچه علم الهی و صحیح است پیش ماست

مرحوم صاحب وسائل در ذیل این روایت دارد که «وَ رَوَى الصَّفَّارُ فِي بَصَائِرِ الدَّرَجَاتِ أَحَادِيثَ كَثِيرَةً بِهَذَا الْمَعْنَى‏» می‌گوید خود این مضمون که هر جا بروید به نتیجه نمی‌رسید و علم درست پیش ماست، در بصائر شاید هفت هشت روایت نقل شده باشد.

این روایت طبعاً از طایفه‌ای است که به صورت مدلول مطابقی یا به طور مستقیم یا به شکل عام به نفی حجیت قیاس نمی‌پردازد بلکه اهل‌بیت علیهم‌السلام مجرای صحیح علم الهی می‌داند و طبعاً بدیل‌ها و جایگزین‌ها را نفی می‌کند که یکی از آن جایگزین‌ها قیاس است

## روایت هفدهم

آن جمله مشهوری است که روایات به این مضمون هم متعدد است.

امام موسی کاظم علیه‌السلام فرمودند إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَ مَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْل‏[[2]](#footnote-2) علم درست آیه محکمه یا فریضه عادله یا سنة قائمه است که تفسیرهای متعدد شده است این از نوع روایاتی است که شاید بیست نوع تفسیر شده است. ما کار به این تفسیر سه ضلعی بشویم شاید بیش از ده معنا اینجا وجود داشته باشد.

با قطع‌نظر از تفاصیل احتمالات در شرح این روایت، آنچه مقصود صاحب وسائل در اینجا هست این آیه محکمه و فریضه عادله و سنه قائمه از همه پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام است و راهی غیر از این‌ها درست نیست مَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْل یعنی هر چیزی که به کتاب و سنت پیغمبر و معصومین برسد آن است و غیر از این باطل است.

## روایت هجدهم

مستقیم قیاس را نهی و نفی می‌کند که جزو طایفه اولی می‌شود و سندش مشکل است ولی ابی شیبه خراسانی از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که امام فرمودند: إِنَّ أَصْحَابَ الْمَقَايِيسِ طَلَبُوا الْعِلْمَ بِالْمَقَايِيسِ فَلَمْ تَزِدْهُمُ الْمَقَايِيسُ مِنَ الْحَقِّ إِلَّا بُعْداً وَ إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْمَقَايِيس‏[[3]](#footnote-3)

این‌ها با قیاس و سنجش چیزها با هم خواستند به چیزی برسند این باعث بُعد آن‌ها شده است. با این مقیاس‌هایی که دست بشر است کسی نمی‌تواند به دین برسد.

روایت نوزدهم

همان شهادت عادله و یمین قاطعه و سنة ماضیه من ائمه هدی است که فرقش با روایت هفدهم این است که آنجا می‌گوید علم آیة محکمه یا فریضه عادله و سنة قائمه، اما اینجا از امیرالمؤمنین نقل شده است که مربوط باب قضاء است می‌گوید قضای قاضی یا بر شهادت عادله است یا یمین قاطعه یا سنتی که از ائمه هدی علیهم‌السلام رسیده باشد یعنی همه چیز باید به ائمه برسد و غیر از این درست نیست.

روایت بیستم

از گروه نفی اعتبار قیاس هست که در همان حدیث اربعه مائه که از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده است آن چهارصد وصیت حضرت است که یکی از آن‌ها عَلِّمُوا صِبْيَانَكُمْ مَا يَنْفَعُهُمُ اللَّهُ بِهِ لَا تَغْلِبُ عَلَيْهِمُ الْمُرْجِئَةُ بِرَأْيِهَا[[4]](#footnote-4) این مربوط به کودکان است بعد می‌فرماید: وَ لَا تَقِيسُوا الدِّينَ فَإِنَّ مِنَ الدِّينِ مَا لَا يُقَاسُ می‌گوید بخشی از دین طوری هست که نمی‌شود مقایسه کرد، این‌جور نیست که خیلی جاها مشابهات حکم واحد دارند اما ما نمی‌توانیم بگوییم این مشابه ای است که حکم واحد دارد یا ندارد ما از راه قیاس نمی‌توانیم بگوییم که مشابه‌ها مثل هم هستند و الا در عالم ثبوت خیلی از مشابه‌ها حکم واحد دارند در عالم اثبات هم هست تحت اطلاق یا عموم هستند، در عالم ثبوت حتی ممکن است اطلاق عموم آن جوری نداشته باشند ولی واقعاً مشابهات حکم واحدی داشته باشند ولی همه جا اینجور نیست نتیجه این است که در مقام اثبات نمی‌توانیم بگوییم این نظیر با آن نظیر یک حکم دارد یا ندارد وَ سَيَأْتِي أَقْوَامٌ يَقِيسُونَ فَهُمْ أَعْدَاءُ الدِّينِ وَ أَوَّلُ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ نکته این همان است که از امیرالمؤمنین علیه‌السلام است و حضرت پیش‌بینی هم کرده‌اند.

## روایت بیست و یکم

مربوط به رأی است که از امام صادق علیه‌السلام از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل می‌کند عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام أَنَّهُ قَالَ فِي كَلَامٍ لَهُ الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ إِلَى أَنْ قَالَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَخَذَ دِينَهُ عَنْ رَبِّهِ وَ لَمْ يَأْخُذْهُ عَنْ رَأْيِه‏[[5]](#footnote-5) با رأی ظنی و اجتهادات سست نمی‌شود دین را گرفت.

سؤال: تعبیر مِنَ الدِّينِ مَا لَا يُقَاسُ این احتمال داده نمی‌شود که بعضی از دین قابل قیاس نیست این احتمال داده نمی‌شود که جاهایی از دین قیاس پذیر باشد.

جواب: سؤال خوبی است إِنَّ مِنَ الدِّينِ مَا لَا يُقَاسُ یک بار می‌گوییم در عالم ثبوت را می‌گوید که در عالم ثبوت گاهی متناظرها مشابهت دارند و وحدت حکم دارند و گاهی ندارند و چون ما در عالم اثبات راه نداریم که این‌ها را از هم جدا بکنیم بنابراین نمی‌شود به قیاس اعتماد کرد؛ اما احتمال دوم که به درد اصولی‌ها می‌خورد این است که بگوییم إِنَّ مِنَ الدِّينِ مَا لَا يُقَاسُ مربوط به عالم اثبات است یعنی یک جاهایی نمی‌شود قیاس کرد و این همان قیاس باطل است و ظنی است اما اشعاری یا بالاتر از اشعار، ظهوری دارد در اینکه بعضی از دین قابل قیاس است منتها قیاسی صحیحی که عبارت است از تنقیح مناط و الغاء خصوصیت و امثال این‌ها اگر بگوییم مقصود قیاس استنباطی ظاهری است که شاید ظهورش این باشد ممکن است این یک ظهوری در آن جهت داشته باشد.

این که ما گفتیم لا تقیسوا در جایی است که نمی‌شود قیاس کرد و درست نیست

لا تقیسوا الدین اطلاق است بعد که می‌گوید إِنَّ مِنَ الدِّينِ مَا لَا يُقَاسُ می‌گوییم با توجه به اینکه تقسیم در اینجا طرح شده است این موجب می‌شود که آن اطلاق نداشته باشد لا تقیسوا الدین منصرف به آن قیاس ظنی است راه تشخیصش واضح نیست.

کلاً قیاس که در این چهل پنجاه روایت آمده است منصرف به یک تفسیر به رأی است یک امور ظنی سستی است که اگر کسی دقت بکند می‌بیند به جایی بند نیست، گاهی ظن هم پیدا نمی‌شود اما جایی که اولویت قطعیه است، تنقیح مناط خیلی واضح و بیّن است؛ این روایت آن را نمی‌گیرد. این روایت را هم حمل بر مقام اثبات بکنیم همین‌جور تفسیر می‌شود که لا تقیسوا الدین با این امور ظنی که فَإِنَّ مِنَ الدِّينِ مَا لَا يُقَاسُ به همه چیزهای ظنی ولی یک جاهایی فحوا است تنقیح مناط قطعی است آنجا، جایی است که یقاس، با قرائن و شواهد آن را درست بکنیم. این احتمال دوم هم ممکن است داده بشود ولی خلاف ظاهر است که ظاهر این است که چرا ما گفتیم قیاس نکنید برای این که جاهای در عالم ثبوت هست که نمی‌شود قیاس کرد و شما هم راه تشخیص ندارید لذا لا تقیسوا الدین. این راه را کنار بگذارید.

## روایت بیست و دوم

این به شکل حدیث قدسی نقل شده است که امام رضا علیه‌السلام از آبائشان از امیرالمؤمنین علیه‌السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت فرمودند: قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُه‏ مَا آمَنَ بِي مَنْ فَسَّرَ بِرَأْيِهِ كَلَامِي وَ مَا عَرَفَنِي مَنْ شَبَّهَنِي بِخَلْقِي وَ مَا عَلَى دِينِي مَنِ اسْتَعْمَلَ الْقِيَاسَ فِي دِينِي[[6]](#footnote-6). این هم مربوط به قیاس است.

## روایت بیست و سوم

سند روایات را من نمی‌خوانم، روایات قبلی سندش درست بود ولی این روایت سندش اشکال دارد، امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند در آن کلماتی که حضرت خضر به حضرت موسی داشتند إِنَّ الْقِيَاسَ لَا مَجَالَ لَهُ فِي عِلْمِ اللَّهِ وَ أَمْرِهِ[[7]](#footnote-7) این روایت هم یکی از چند روایت است که قصه قیاس در ادیان گذشته هم بوده است از جمله اینکه حضرت خضر به حضرت موسی علیه‌السلام این توصیه را می‌کند و تا اینکه خود حضرت امام صادق علیه‌السلام ادامه دادند إِنَّ أَمْرَ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ لَا يُحْمَلُ عَلَى الْمَقَايِيسِ وَ مَنْ حَمَلَ أَمْرَ اللَّهِ عَلَى الْمَقَايِيسِ هَلَكَ وَ أَهْلَكَ إِنَّ أَوَّلَ مَعْصِيَةٍ ظَهَرَتْ مِنْ إِبْلِيسَ اللَّعِينِ حِينَ أَمَرَ اللَّهُ مَلَائِكَتَهُ بِالسُّجُودِ لآِدَمَ فَسَجَدُوا وَ أَبَى إِبْلِيسُ أَنْ يَسْجُدَ فَقَالَ ما مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ، قال‏ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ فَكَانَ أَوَّلُ كُفْرِهِ قَوْلَهُ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ ثُمَّ قِيَاسَهُ بِقَوْلِهِ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ فَطَرَدَهُ اللَّهُ عَنْ جِوَارِهِ وَ لَعَنَهُ وَ سَمَّاهُ رَجِيماً وَ أَقْسَمَ بِعِزَّتِهِ لَا يَقِيسُ أَحَدٌ فِي دِينِهِ إِلَّا قَرَنَهُ مَعَ عَدُوِّهِ إِبْلِيسَ فِي أَسْفَلِ دَرْكٍ مِنَ النَّار[[8]](#footnote-8)

نکات این روایت روشن است یک نکته‌اش این است که قبل از اسلام هم این مسئله مطرح بوده است و یکی هم قیاس با آن توضیح که دادیم در قصه ابلیس است و یک نکته دیگر که در جمع‌بندی و مباحث تکمیلی خواهیم گفت این است که ظاهر این روایت و برخی دیگر از روایات این است که وعده عقاب است بر کسی که قیاس را در دین به کار می‌برد.

یک سؤال اساسی که اینجا وجود دارد و بعد به آن خواهیم پرداخت اینکه می‌گوید به قیاس عمل نکنید مثل آن‌هایی که می‌گوید به ظنون عمل نکنید فقط یک حکم وضعی را می‌رساند می‌خواهد بگوید این حجیت ندارد، عدم حجیت مستقیم عقابی بر آن مترتب نیست مگر عقاب بر واقع، این حکم، حکم طریقی می‌شود اگر حکم تکلیفی هم باشد طریقی است یعنی اگر کسی عمل به ظنی کرد حجت نیست اما آیا گناه هم کرده است یا نه؟ گناهش تابع این است که ظنش با واقع مطابق بود گناه نکرده است و ثواب هم برده است علی‌رغم اینکه حجت نیست قیاسش مطابق با واقع بود گناه نکرده است چون مطابق با واقع عمل کرده است اگر مطابق با واقع نبود چون واقع تثبیت شده است یا مصلحتی تثبیت شده یا در مفسده‌ای واقع شده است گناه کرده است و عقاب می‌برد، عقاب بر واقع، نه بر این.

تا اینجا هر طریقی که بگوییم حجت نیست معلوم است از نفی حجیت به عنوان حکم وضعی عقابی را افاده نمی‌کند مگر همان عقاب بر واقع که احتمالی است. آیا فراتر از این در باب قیاس یعنی کسی که اعمال قیاس می‌کند یا در مقام عمل یا در مقام فتوا دادن، آن یک گناهی هم دارد، یک گناه تکلیفی به اصطلاح یک حرمت نفسیه یا نه؟ به عبارت دیگر ما اینجا در باب عمل به قیاس یک حرمت طریقیه داریم یا علاوه بر آن حرمت نفسیه هم داریم یعنی گناه می‌کند. ظاهر این روایت و بعضی روایات این باشد که شاید گناه می‌کند

به حیثی که اگر اعمال قیاس کرد حکم هم با واقع اتفاقاً مطابق در آمد، واقع را درک کرده است ولی از حیثی که اعمال قیاس کرده است عقابش می‌کنند این یک احتمال است که بعضی از روایات ظهور در این دارد که بعد بحث می‌کنیم.

## روایت بیست و چهارم

[این روایت] که خطاب به ابوحنیفه است

يَا أبَا حَنِيفَةَ بَلَغَنِي أَنَّكَ تَقِيسُ قَالَ نَعَمْ أَنَا أَقِيسُ قَالَ لَا تَقِسْ فَإِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ حِينَ قَالَ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ الْحَدِيثَ[[9]](#footnote-9). این هم در باب قیاس و شخص ابوحنیفه است.

ادامه حدیث در کافی چنین است فَقَاسَ مَا بَيْنَ النَّارِ وَ الطِّينِ وَ لَوْ قَاسَ نُورِيَّةَ آدَمَ بِنُورِيَّةِ النَّارِ عَرَفَ فَضْلَ مَا بَيْنَ النُّورَيْنِ وَ صَفَاءَ أَحَدِهِمَا عَلَى الْآخَر[[10]](#footnote-10) او ظاهر را دید، آتش و خاک را دید او جسم و کالبد را دید و گفت این خاک و این نار است اگر نور را می‌دید بعد یک نورانیتی در او می‌دید که این خیلی بالاتر از اوست قیاسی که کرد نشان می‌دهد که در واقع چون ما به همه اسرار وقوف نداریم ممکن است قیاس‌های ما درست نباشد.

واقعاً اگر جایی چیزی با چیزی تشابه تام داشته باشد یا تشابه اولی داشته باشد آنجا حتماً حکم سرایت می‌کند منتها شما به آن راه ندارید.

این ذیل خوبی است که بارها اینجا گفته شد که نفی قیاس مربوط به محدودیت علم بشر است و راه نداشتن او به آن مصالح و مفاسد واقعیه است. ناتوانی عقل است إنّ الدینَ لا یُثاب بالعقول آنجا هم بالعقول یعنی عقل‌های متعارف؛ با عقل‌های متعارف نمی‌شود به آنجا رسید البته اخباری‌ها می‌گویند علی الاطلاق لا یثاب بالعقول شما هیچ جا نمی‌توانید به واقع احاطه پیدا بکنید این روایات آمده است که بگوید شما نمی‌توانید

خیلی مسلم نگیرید که اینجا جواب داده شده و تمام شده است اخباری از همین می‌تواند استفاده دیگری بکند می‌تواند بگوید این نشان می‌دهد که شما هیچ جا نمی‌توانید دسترسی پیدا بکنید حتی اینجا که نوریت آن بر نار غلبه دارد از جهت این است که می‌گویند والا اگر نمی‌گفتند ما نمی‌دانستیم.

## روایت بیست و پنجم

مربوط به خصوص قیاس است؛ ابن شبرمه می‌گوید من و ابوحنیفه بر امام صادق علیه‌السلام وارد شدیم امام به ابوحنیفه گفت: اتَّقِ اللَّهَ وَ لَا تَقِسْ فِي الدِّينِ بِرَأْيِكَ فَإِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ إِلَى أَنْ قَالَ وَيْحَكَ أَيُّهُمَا أَعْظَمُ قَتْلُ النَّفْسِ أَوِ الزِّنَا قَالَ قَتْلُ النَّفْسِ قَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ قَبِلَ فِي قَتْلِ النَّفْسِ شَاهِدَيْنِ وَ لَمْ يَقْبَلْ فِي الزِّنَا إِلَّا أَرْبَعَةً ثُمَّ أَيُّهُمَا أَعْظَمُ الصَّلَاةُ أَمِ الصَّوْمُ قَالَ الصَّلَاةُ قَالَ فَمَا بَالُ الْحَائِضِ تَقْضِي الصِّيَامَ وَ لَا تَقْضِي الصَّلَاةَ فَكَيْفَ يَقُومُ لَكَ الْقِيَاسُ فَاتَّقِ اللَّهَ وَ لَا تَقِسْ[[11]](#footnote-11).

## روایت بیست‌ و ششم

قصه ابن ابی لیلا است که از پیروان ابوحنیفه است، می‌گوید من و نعمان ابوحنیفه وارد بر حضرت شدیم و حضرت هم فرمود چرا قیاس می‌کنید در ذیلش این را دارد فَإِنَّ دِينَ اللَّهَ لَمْ يُوضَعْ بِالْآرَاءِ وَ الْمَقَايِيسِ[[12]](#footnote-12). مبنای دین بر آراء و مقاییس نیست.

## روایت بیست و هفتم

روایت مفصلی است که حضرت با ابوحنیفه دارد که مثال‌هایی که آنجا گفته شد اینجا هم دارد یکی مثال بول و جنابت آمده یکی صلاة و صوم آمده است از این می‌گذریم.

## روایت بیست و هشتم

در خصوص قیاس است و همان مثال بول و منی در آنجا آمده

روایت بیست‌ونه چیز خاصی نیست.

## روایت سی و دوم

دارد که فِي رِسَالَةٍ إِلَى أَصْحَابِ الرَّأْيِ وَ الْقِيَاس‏[[13]](#footnote-13) امام برای آن‌ها چیزی را نوشته است آنجا دارد مَنْ دَعَا غَيْرَهُ إِلَى دِينِهِ بِالارْتِيَاءِ -یعنی اتخاذ رأی، از ماده رأی است- وَ الْمَقَايِيسِ لَمْ يُنْصِفْ وَ لَمْ يُصِبْ حَظَّهُ بعد حضرت توضیح می‌دهد که فرد اهل قیاس دیگری را به قیاس دعوت می‌کند و بر اساس قیاس چیزی را برای او می‌گوید این انصاف نداده است.

لِأَنَّ الْمَدْعُوَّ إِلَى ذَلِكَ أَيْضاً لَا يَخْلُو مِنَ الِارْتِيَاءِ وَ الْمَقَايِيسِ اگر بنای بر قیاس باشد شما این‌طوری قیاس کردی او هم یک جور دیگر قیاس می‌کند این اشاره به آن دارد که اگر پای قیاس را به اجتهاد باز کنیم محدوده مشخصی را نمی‌شود برای آن ذکر کرد امروز کسی می‌آید می‌گوید این با آن تناسب دارد باید این‌طور باشد روز بعد کسی که این را از او شنیده است می‌گوید من فکر کردم، این با آن قابل قیاس نیست با ضدش قابل قیاس است، قیاس را در کار بخواهید بیاورید احکام متعارض نتیجه می‌دهد و به نوعی باید قائل به تصویب شد باید گفت چند تا حکم اینجا وجود دارد به اصطلاح حضرت می‌خواهد در این روایت و روایات دیگر بفرماید قیاس امری خودشکن است شما می‌گویید قیاس دیگری هم می‌گوید من هم قیاس به مقابلش را دارم یکی دیگر می‌گوید جور دیگری از قیاس را دارم. قابل جمع نیست یعنی در آن واحد هم‌زمان این قیاس از منظرهای مختلف احکام متفاوت را نتیجه می‌دهد منتها حضرت تشریح کرده است که گاهی متعلم از معلم قوی‌تر می‌شود. گاهی او چیزی به ذهنش رسیده است و قیاس کرده است ولی این طرفی که شاگرد او بوده است فکر می‌کند که باید قیاس جور دیگری باشد

# نکته مهم

نکته مهم این روایت عدم ثبات حکم مستَنبَط از قیاس است این را با سایر امارات و ادله مقایسه نکنید و بگویید امارات ممکن است انسان را به چیزهای متعارض برساند قیاس از اول و در آن واحد چیزهای متعارض را می‌تواند برساند و این در جای دیگر نمونه ندارد و حضرت توجه فرمودند و نکته مهمی هست که در اینجا آمده است.

به همین اندازه از روایات بسنده بکنم مگر اینکه یکی دو روایت دیگر نکات خاصی داشته باشد

صلی الله علی محمد و آل محمد

1. **- وسائل الشیعه، ج 27، ص 43.** [↑](#footnote-ref-1)
2. **- همان** [↑](#footnote-ref-2)
3. **- همان** [↑](#footnote-ref-3)
4. **- همان، ص 44** [↑](#footnote-ref-4)
5. **- همان، ص 45** [↑](#footnote-ref-5)
6. **- همان، ص 45** [↑](#footnote-ref-6)
7. **- همان، ص 46** [↑](#footnote-ref-7)
8. **- وسائل الشيعة، ج‏27، ص: 46.** [↑](#footnote-ref-8)
9. **- همان، ص 46** [↑](#footnote-ref-9)
10. **- کافی، ج 1، ص 58** [↑](#footnote-ref-10)
11. **- وسائل الشيعة، ج‏27، ص: 46** [↑](#footnote-ref-11)
12. **- همان، ص: 47** [↑](#footnote-ref-12)
13. **- همان، ص: 50** [↑](#footnote-ref-13)